

بر اهل آن مذاهب می نمودند و در این امر حتی از وقاحت و بی شرمی هم دریغ نمی کردند. ضمن مطالعه در کتب مذهبی این دوره، نخستین مسأله‌یی که جالب توجه است، ذکر فضایح هر مذهب می باشد. البته ذکر فضایح مذاهب از اوائل قرن پنجم و شاید پیش از آن معمول بود، لیکن در این دوره علماء هر دسته سعی می کردند فضایح جدیدی برای مخالفان خود بجویند و آن فضایح را بزرگ کنند و پنهان و آشکار به مردم بگویند، تا مخالفان خود را بر سر نواکشند و مردم را به تبری از آنان برانگیزانند. مثلاً یکی از مؤلفان زمان، در حدود سال ۵۵۶ یا اندکی پیش از آن کتابی در انتقاد شیعیان نوشته بود به نام «بعض فضایح الروافض». مؤلف این کتاب که قسمتی از عمر خود را در اعتقاد به تشیع به سر برده بود، برای هم مذهبان قدیم خود ۶۷ فضیحت در کتاب خویش آورده بود و این فضایح غیر از مطالب متعدد و طعن‌ها و ریشخندهای متعدد دیگری است که به شیعیان زده است. شیعیان هم بیکار ننشسته و چند سالی بعد از تألیف آن کتاب - یعنی در حدود سال ۵۶۰ هجری - کتابی در تنقذ آن نوشتند به نام «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض» که از کتب مشهور شیعه و به کتاب «التنقض معروف است. در کتاب «التنقض» هم از ذکر مثالب و فضایح اهل سنت، خاصه مجبوره و مشبهه، خودداری نشد و در برابر هر موردی که مؤلف بعض فضایح الروافض برای طعن شیعیان یافته بود، مواردی برای جواب ذکر شد و از این راه کتابی عظیم که اتفاقاً حاوی نکات بسیار مهم تاریخی عم است، فراهم آمد. صفی‌باده در این کتاب می‌نویسد که در کتاب‌های دیگر این دوره هم مانند الملل والنحل شهرستانی و تبصرة العوام سید مرتضی بن داعی حسنی وازی و امثال آنها، از ذکر فضایح فرق مختلف غفلت نشده و نویسندگان آن کتب از طعن و لعن فرقی که درو از ذوق و عقیده مذهبی شان سخن می‌گفته‌اند، خودداری نکرده‌اند، چنانکه در کتاب «تاریخ و عقاید» و «تاریخ و عقاید» در مناقشاتی که اهل مذاهب با هم می‌کرده‌اند، سخنان عجیب دربارهٔ یکدیگر می‌گفتند. مثلاً از مدعیات اهل تسنن بر روافض آن بود که عوبه زافضی مقبول نخواهد بود و شیعه اجلاء صحابه را شتم می‌کند، درس فقه و شریعت ندارند، مردمی ضعیف‌رأی‌اند و «رافضی دهلیز ملجدی است»، و شیعه مانند گبرکان هستند، و گبرانی هستند که سر به گریبان رفض برآوردند، و با ملاحده تفاوتی ندارند و

با دهریه یکسانند، و امثال این تزهات (کتاب التفض، صفحات ۹، ۱۱، ۴۹، ۸۴ و غیره). و شیعه هم از ذکر سخنانی نظیر آنچه گفته ایم در قبال این دشنام‌ها خودداری نداشتند و اهل سنت را به جبر و تشبیه و تعصب و تقلید و نظایر این مسائل سوزن‌ش می‌کردند و به دشمنی با دین و عناد با خاندان رسالت متهم می‌نمودند... از جمله بدیختی‌ها، آن بود که کار این مناقشات متعصبانه و کودکانه، غالباً به اهانت و جسارت مردم به بزرگان دین می‌کشید و طرفین ضمن مناقشات خود، گاه عنان اختیار از کف می‌دادند و به جای تاخت بردن بر اهل سنت یا شیعیان، به مقتدایان آنان بد می‌گفتند... اهل سنت نیز بنا آن که علی علیه السلام از خلفای راشدین است، در انکار محامد و فضایل او و همچنین اولاد و جانشینان وی مقالاتی می‌پرداختند... و شیعه نیز در مقابل به شیخین و عثمان و معاویه و یزید و آل مروان دشنام‌ها می‌دادند... پیروان مذاهب سنت با یکدیگر و پیروان مذهب شیعه با هم، همین دشمنی‌ها و مناقشات لفظی و کشتارها و آزارها را معمول می‌داشتند و همه آن‌ها با خوارج، و خوارج با همه آن‌ها دشمنی و عناد سخت می‌ورزیدند، و طوایف مختلف خارجی هم هریک دیگری را کافر و واجب‌القتل می‌دانست. خلاصه در این دوره به زعم هر دلیته‌یی از دسته‌های متعدد اسلامی، همه عالم پر از مردم «بد مذهب» و بددین یا «کافر» و ملحد بود و آزار و قتل بعضی از آنان حتی زنان و فرزندان‌شان هم جزو مشویات بوده است، و موجب سعادت و فلاح آخروی و تملک حور و قصور در خلد برین می‌شده است. به همین جهت در این دوره در بعضی از بلاد اسلامی تسلط علمای دینی از جهت رعایت مصالح دینی و نفوذ تام و تمام در پیروان خود داشته و واقعاً آن‌ها بودند که در شهرها و قرا و قضبات، بر مردم حکومت می‌کردند. به حکم و اشاره آنان، مریدان از فدا کردن مال و جان ابا نداشتند برای این موضوع در شرح احوال مشایخ تصوف و رجال بزرگ مذهبی شواهد بسیار داریم... بسیاری از امرا و سلاطین و وزراء این عهد، از پیروان و علاقمندان به علما بوده و نفقات فراوان در راه مشایخ صوفیه یا ائمه مذهبی صرف می‌کرده‌اند و از مهم‌ترین آن‌ها نظام‌الملک توسی است... شاید یکی از علل فراوانی عدد فقها در این دوره و وجود شماره

بسیاری از آنان در همه بلاد و قراء و قصبات، همین تشویق و بزرگداشتی باشد که مقامات رسمی درباره آنان معمول می‌داشتند؛ و البته این را نباید تنها علت این امر دانست بلکه علت‌های دیگر و از آن جمله ریشه‌دوانیدن دین در میان مردم و شیوع تعصب و اعتقاد شدید عموم مسلمانان به مسائل دینی و اظهار علاقه و تمایل عامه به این مسائل هم وسیله عمده افزایش عده علمای دینی در این دوره بوده است. علت عمده دیگر، ضعف علوم عقلی و یا متروک ماندن آن در بسیاری از مراکز بوده است... کثرت عدد فقها را در آن ایام تا قرن هفتم می‌توان از این جا حدس زد که فقط در کنف اداره امام برهان‌الدین محمد معروف به صدر جهان - از کبار ائمه و رؤسای آل مازہ بخارا - و سلف او نزدیک شش هزار فقیه به سر می‌بردند و البته اینان همه از فقهای حنفی بوده‌اند، نه از سایر فرق... با تمام این احوال علمای دینی بر اثر اختلافی که ممکن بود بین عقاید آنان و امرا و سلاطین زمان باشد، دچار مشکلاتی از قبیل نفی بلد و حبس و شکنجه و الزام به ترک عقیده و امثال این امور نیز می‌شده‌اند... حتی ممکن بود درگیر و دار اختلافات مذهبی عوام، دسته مخالفان به جان و مال و خان و مان علمای مخالف نیز دست‌درازی کنند...^۱

در جنگ‌های مذهبی قرون وسطا، گاه «زمام‌داران برای حفظ آرامش و رعایت بی‌طرفی از هیچ‌یک از فرق مذهبی علناً جانبداری نمی‌کردند، فی‌المثل خواجه نظام‌الملک، با آن‌که در دل علاقه به پیروزی شافعی‌ها داشت، برای حفظ انتظامات، از هرگونه برخورد بین فرقه‌ها به شدت جلوگیری می‌کرد، چنان‌که از یک طرف فتنه مربوط به تحریکات خواجه عبدالله انصاری را در هرات با تبعید آن پیر سال‌خورده فرو می‌نشاند و از طرف دیگر وقتی شیخ ابواسحق شیرازی از بغداد به‌وی نامه‌ی نوشت و در طی آن از غلبه حنابله در بغداد شکایت کرد، در جوابش می‌نوشت که مذهب مردم را نمی‌توان تبدیل کرد؛ در بغداد، مذهب امام حنبل فزونی دارد و باید با حنابله مدارا کرد. حتی رفتاری که خواجه در فتنه هرات نسبت به خواجه عبدالله انصاری کرد، نشانی بود از همین علاقه به نظم و انضباط: خشونت به‌خاطر نظم، و محبت به‌خاطر نظم. این واقعه در عین حال نشان می‌دهد که در این سال‌ها،

۱. دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات، ج ۲ از ص ۱۴۷ تا ۱۶۰ (به اختصار).

اختلافات مذهبی و مشاجرات مربوط به عقاید، تا چه حد ممکن بود دستاویز جار و جنجال‌های سیاسی شود.

فضیه این بود که مقارن این اوقات، در هرات واعظی به منبر سخن‌هایی گفت که بوی فلسفه می‌داد، شیخ‌الاسلام خواجه عبدالله انصاری با وی درافتاد، اهل هرات را برضد وی تحریک کرد و عوام شهر، خانه وی را آتش زدند. واعظ به پوشنگ نزدیک هرات گریخت و رجاله هرات در دنبال او به پوشنگ ریختند و فتنه بزرگ شد. خواجه (نظام‌الملک) برای فرونشاندن فتنه حکم کرد شیخ‌الاسلام هرات را توقیف کنند و او را از هرات تبعید نمایند تا فتنه بیارآمد. لیکن بعدها با وجود ناخرسندی‌هایی که از انصاری داشت، او را به لشکرگاه خواند و تکریمش کرد و حتی از وی درخواست وعظ کرد. نصیحت‌نامه‌یی که در بین آثار انصاری ازین وعظ باقی است، اگر هم از تصرفات و دستکاری‌های بعد خالی نباشد، علاقه نظام‌الملک را به اینگونه سخنان، نشان می‌دهد. درعین حال این خشونت خواجه توسی در حق پیر هرات نشان می‌دهد که با وجود محبت به صوفیه و عالمان دین، علاقه به نظم و عدالت، وی را از هیچ‌گونه اقدام خشونت‌آمیز جهت اعاده امنیت مانع نمی‌آمده است. اگر مجلس او برای مناظرات شدید اهل عقاید آمادگی داشت، وی به هیچ وجه اجازه نمی‌داد این‌گونه مشاجرات منتهی به اختلال در نظم و عدالت شود...!

جنگ‌های شیعه و سنی با یکدیگر

جلال همائی، در غزالی نامه می‌نویسد: «... اختلاف فیزی اسلامی با یکدیگر در سده پنجم هجری کاملاً بروز کرد، و کار مشاجرات به دسته‌بندی‌ها و زد و خورد‌های خونین پیوست. مذهب تشیع که اساسش بعد از رحلت حضرت رسول (ص) بنیاد گشته و در عهد دولت آل بویه علانیه رایج شده بود، در بغداد و ایران و غیره پیروان بسیار و تشکیلات مخصوص داشت در این دوره شیعه و سنی مخالفت‌های خود را با یکدیگر سخت بروز دادند و چند مرتبه میان آن‌ها جنگ‌های بزرگ در بغداد، و دیگر شهرهای اسلامی برپا شد و جمع بسیار کشته شدند.»

۱. دکتر زرین‌کوب، فرار از مدرسه، از انتشارات انجمن آثار ملی، درباره زندگی و اندیشه ابوحامد غزالی، ص ۶۰ به بعد.

بایفعی و ابن اثیر چندین واقعه خونبار میان شیعه و سنی را در حوادث سال‌های ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۳۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۷۸ و سنوات دیگر ضبط کرده‌اند، همه این وقایع، سخت بود؛ مثلاً حادثه ۴۰۷ در حدود واسط واقع می‌شود و خانه‌های شیعیان را سوختند و اهل تشیع پناه به «علی بن مزینه» بردند، و در سال ۴۴۴ در محله کرخ بغداد، شیعه‌ها بر در مساجد «محمد و علی خیر البشر» و «حسین علی خیر العمل» که جزو عقاید و آداب مخصوص شیعه است، نوشتند و اهل سنت به مخالفت، غوغای عظیم برپا کردند و زن و مرد بسیار در این واقعه کشته شدند. در همان حال که شیعه و سنی با یکدیگر جنگ و جدال داشتند، فرق سنی هم به جان یکدیگر افتاده بودند؛ شافعیه و حنفیه و حنبلیه و مالکیه سخت در مخالفت یکدیگر می‌کوشیدند و اشاعره و معتزله با هم زد و خورد می‌کردند و علما و فقهایی هر طایفه بر ضد عقاید فرقه دیگر تبلیغ می‌نمودند و کار به غوغای عاقله و محاربه و کشتار می‌کشید. چون شیعه اسماعیلیه در حقیقت با همه فرق و احزاب اسلامی مخالف بودند، گاه می‌شد که طوایف دیگر شیعه مانند دوازده امامیان هم از بیم جان خودشان با اهل سنت و هواخواهان عباسی، در مخالفت باطنیه همدست و همداستان می‌شدند. ۴۰۲ هجری، برای قدح در نسبت خلفای فاطمی مضر و این که این فرقه از باطنی، مجوسی و خرم دینی و امثال این‌ها هستند، در بغداد محضری تمام کردند که علمای سنی و شیعه همگی نوشتند؛ از جمله بزرگان شیعه اثنی عشری سید مرتضی (علم الهدی، متوفی ۴۳۶) و برادرش نقیب الاشراف سیدرضی (متوفی ۴۰۶) استشهدا را نوشته و امضا کردند. علت اقدام سیدرضی و سید مرتضی و امثال آن‌ها بر این کار، ترسی بود که از دو سوی، هم از طرف فاطمی و هم از ناحیه عباسی داشتند. در همان حال که شیعه و سنی با یکدیگر جنگ و جدال داشتند، فرق سنی هم به جان یکدیگر افتاده بودند و شافعیه و حنفیه و حنبلیه و مالکیه سخت در مخالفت هم می‌کوشیدند. ابونصر بن ابوالقاسم قشیری، واعظ نظامیه بغداد بود و در سال ۴۶۹ در

۱. غزالی نامه، استاد همایی، طبع دوم، ص ۴۴ به بعد. ۲. غزالی نامه، استاد همایی، طبع دوم، ص ۴۴ به بعد. ۳. غزالی نامه، استاد همایی، طبع دوم، ص ۴۴ به بعد.

مجلس و عظم و خطابه به حمایت مذهب اشعری و ابطال عقیده حنبلی سخن گفت
و سبب فتنه عظیم گشت و جماعتی در آن غوغا گشته شدند... زد و خورد را فاضی و
سنی و مخالفت های شدید شافعی با حنفی، و اشعری با معتزلی، در بیشتر بلاد
اسلامی بخصوص خراسان و اصفهان به راهی خطرناک و دشمنی سخت میان
احزاب و فرقه های مسلمانان افتاده بود... ارتباط مذاهب مختلف در عین این که با
یکدیگر می جنگیدند، همگی از حریفان پرزوری یعنی طبقه بی از فلاسفه و حکما
سخت دریم بودند، چرا که عقاید مذهبی را در خطر شیئات و تشکیکات عقلی
فلسفه می دیدند... اساس فلسفه، همان فلسفه یونانی که در عهد یونانی پرورش یافت و
به اقوام و ملل عالم رسید و از راه ترجمه کتب ارسطو و غیره به دست مسلمانان هم
افتاد، روی تعقل صرف، و اساس دیانت بیشتر روی تعبد است و تعبد با تعقل و
در نتیجه دین با فلسفه طبعاً سازگار نیست... فلسفه یونانی و اهل آن در
وضع اقلیت های مذهبی... در میان مسلمانان دراز، در خاک اسلام
می زیستند و زمی خوانده می شدند... فقط اهل کتاب نظیر نستوری ها، یهودی ها،
ارمنیان، گرجیان، زرتشتیان... در عداد اهل ذمه قرار داشتند و ظاهراً مذهبشان آزاد و
مجازد بود... در عراق عجم و خراسان و ماوراء النهر، عدّه زیادی یهودی
می زیستند، چنان که در همدان ۳۰ هزار نفر و در اصفهان ۱۵ هزار نفر و در شیراز ده
هزار نفر و در غزنه ۸۰ هزار نفر، تجارت هند و کشمیر را در انحصار داشتند، در
سمرقند نیز سی هزار نفر یهودی سکونت داشتند که به تجارت با چین مشغول
بودند، علاوه بر این یک شهر یهودی نشین در اصفهان و یکی در مرزو یکی در بلخ
و جواد داشت، در حالی که در مصر یعنی در دو شهر قاهره قدیم و اسکندریه فقط ده
هزار و در روضه البحرین سه هزار یهودی می زیستند و تجارت مصر و مغرب را در
انحصار خود داشتند مسیحیان نیز در بلاد مختلف پراکنده بودند... وضع
نامسلمانان تا عهد متوکل کمابیش قابل تحمل بود، ولی از عهد متوکل خلیفه مستبد

۱. جلال همایی، غزالی نامه، ص ۴۶ به بعد ترجمه و تفسیر در تحقیقات کالقه ص ۲۰۲.

۲. جلال همایی، غزالی نامه، ص ۴۶ به بعد ترجمه و تفسیر در تحقیقات کالقه ص ۲۰۲.

و فاسد عباسی به بعد، مشکلات و محدودیت‌های آنان فزونی گرفت. از قرن چهارم هجری (دهم میلادی) مخصوصاً در عهد آل بویه، وضع ترسایان، مجوسان و جهودان رو به بهبود نهاد و بعضی از آنها به مقامات مهم مملکتی رسیدند.^۱ می‌گویند در میان خلفا و جانشینان پیغمبر، عمر دوم (پسر عبدالعزیز اموی) «به جهاد، حسن نظر نداشت و می‌کوشید که اسلام را به وسیله مبلغان، و از طریق مسالمت رواج دهد، وی به برخی از فرمانروایان بیگانه پیشنهاد کرد که اسلام آورند و روایت است که گاه این گونه مساعی وی با موفقیت قرین می‌گشته است... عمر در داخل قلمرو و دولت خویش می‌کوشید که عدلش فقط شامل مسلمانان نباشد، مسیحیان و دیگر مؤمنان به ادیان دیگر جزیه می‌پرداختند، ولی مقرر بود که جزیه را بدون اعمال تزییقات و بدون نقض عهدنامه‌های موجود، وصول کنند.»^۲ عمر دوم حتی به هنگام ایراد خطبه و وعظ در مساجد نیز، برخلاف عادت مشهور مسلمانان در نواحی مفتوحه، شمشیر با خود نداشت و می‌گفت مسلمانان باید بر آنچه از خدا رسیده اکتفا کنند و به فتوحات تازه دست نیازند. وی، جراح بن عبدالله والی خراسان را که نسبت به پیروان دیگر ادیان، تزییقات فراوان روا می‌داشته و نومسلمانان را به اکراه از پرداخت جزیه معاف می‌کرده است، از کار برکنار کرد. این والی مستبد به خلیفه نوشته بود که خراسان را فقط به یاری شمشیر و نازیانه می‌توان اداره کرد و لاغیر، ولی خلیفه با او همدستان نبود. و در دوران کوتاه فرمانروایی، مالیات‌های نامشروع را لغو و به محتاجان کمک و یاری کرد.

در روایتی تأکید شده که عمر دوم هیچ‌گونه برتری برای امویان قایل نبود و اموالی را که اینان از راه نامشروع به دست آورده بودند، باز پس گرفت و این خود اعتراض شدید آنان را برانگیخت. گویا عمر با خوارج مذاکراتی انجام داده بود و بنا به تقاضای آنان در صدد بود یکی از افراد متقی را که با دودمان اموی قرابتی نداشته باشد، به جانشینی خود منصوب کند، ولی امویان پیش دستی کرده زهرش دادند و پس از سه روز درگذشت؛ ولی این روایت مورد تکذیب است، زیرا بیماری عُمر قبل

۱. نگاه کنید به زندگی مسلمانان در قرون وسطا، از دکتر علی مظاهری، ترجمه مرتضی رواندی، از ص ۱۷۰ تا ۱۷۷.

۲. گزیده مقالات تحقیقی، بار تولد، ترجمه کریم کشاورز، ص ۳۹۰.

از آن که به مرگش منتهی شود، ۲۰ روز طول کشید.^۱ والیان، گذشته از اجرای عدالت و حمایت از مردم در مقابل فشار و تزییقات، مراقب پاکی و سلامت اخلاق مردم نیز بودند، والی مصر دستور داشت که نوشیدن شراب را منع کند و دگه‌های می‌فروشان را بشکند؛ زنان از رفتن به گرمابه‌های عمومی منع شده بودند و مردان چون به گرمابه می‌رفتند می‌بایست «مشرز» که نوعی فوته حمام بود، ببندند.^۲

سیاست خلفای عباسی و روش جاهلانه متوکل

نخستین خلفای عباسی با کشیشان مسیحی روشی ارفاق آمیز داشتند و گاه با آنان نشست و برخاست، و در مسائل مذهبی بحث و گفتگو می‌کردند و به قول جرجی زیدان «عهدنامه سنگین عهد عمر (خلیفه دوم) را نادیده می‌گرفتند و آنان را در اقامه مراسم و جشن‌های مذهبی و ساختن کلیساها و پوشیدن هر نوع لباس آزاد می‌گذارند... متوکل به این دوران آزادی و تساهل مذهبی که در عهد مأمون تا واثق به دست معتزله رواج داشت، پایان داد و به عمال خود گفت همه کلیساهای تازه‌ساز را ویران کنند و از همکاری آنان در امور دولتی جلوگیری نمود و قدغن کرد مسیحیان در روزهای شعانین (یکشنبه پیش از عید پاک) خاج‌ها را بیرون نیاورند، و نیز مقرر داشت مسیحیان تصویر شیاطین را از چوب ساخته، در خانه‌های خود بگذارند و طیلسان عسلی‌رنگ برکنند و زئار ببندند و در پشت زین خود دو قرقره چوبی بگذارند، و مردان روی لباس خود دو تکه کهنه به‌رنگی غیر از رنگ لباس خود بدوزند و اندازه هر تکه کهنه به‌قدر چهار انگشت باشد، و زنان مسیحی هنگام بیرون آمدن، چادر عسلی‌رنگ سرکنند و مردان مسیحی کمر بند ببندند و سایر سختگیری‌های دیگر را که شرحش مفصل است...»^۳.

مسیحیان مقیم مصر نیز گاه در زمان فاطمیان دستخوش این تعدیات بودند، مثلاً در زمان الحاکم بامرالله فاطمی در سال ۳۹۵ سختگیری نسبت به مسیحیان آغاز

۱. بارتولد، گزیده مقالات، پیشین، ص ۳۹۴.

۲. همان کتاب، ص ۴۰۴.

۳. جرجی زیدان، ج چهارم، از صفحه ۱۶۱ به بعد.

شد؛ وی دستور داد آنان را به پوشیدن پلاش مخصوص و بستن زکام مجبور سازند و از اجرای مراسم عید شعیان و امثال آن باز دارند، اموال کلیسا را به سود دولت مصادره کرده به قدری بر مسیحیان سخت گرفت که تا آن موقع چنین کاری سابقه نداشت. وی در مورد مسلمانان نیز سختگیرانه‌ای معمول داشت؛ مثلاً چون معاویه دشمن شیعیان به تیرک دوست داشت، الحاکم خوردن آن را ممنوع کرد، و چون تره تیزک^۱ منسوب به عایشه بود، خوردن آن را نیز منع نمود. سایر عملیات او نسبت به مسلمانان و مسیحیان، از حماقت و جنون الحاکم حکایت می‌کرد. به طور کلی جنگهای تعصب آمیز، کینه شدید بین مسیحیان و مسلمانان پدید آورد، مثلاً اگر یکی محله مسلمان نشین دستخوش حریق می‌شد، یهود و نصاری را متهم کرده به اعر دولت، معبد های آنان و خودشان را آتش می‌زدند. این نوع تعصبات و کینه‌خویی‌ها از مقتضیات آن دوره تاریک بود، زیرا رفتار حکمرانان مسیحی نسبت به مسلمانان و یهود خود بهتر از این‌ها نبود، بلکه خیلی هم سخت تر بوده است و چه بسا امیران مسلمان را تهدید به قتل می‌کردند تا ناچار مسیحی شوند. این‌ها منتهای

جنگهای مذهبی، همان زمان بود که نالایقانه و بی‌سوادانه و بی‌سوادانه با آن که پیشوایان بزرگ مذهبی بکند بگوارا نمی‌نگرند، در طول تاریخ بشری ادیان و مذاهبی به وجود آمده‌اند که همه با یکدیگر در اصول و فروع اختلافات فراوان دارند... این مغایرت و تباین مابین عقاید و افکار دینی موجب کشمکش‌های بسیار گردیده و مبعوه‌های تلخ به بار آورده... گناهی امرا و سلاطین خریص در زیر لوای مذهب به تمالک مجاور خود حمله کرده و شهرت جهانگیری و کشورستانی خود را بدین وسیله تشفی داده‌اند و گاهی صاحبان منافع و سیاست... دین را مانند حریه‌یی برنده بر ضد دشمنان و رقیبان خود به کار برده‌اند... و زمانی کشیشان و پیشوایان مذاهب برای آن که مخالفان خود را از پای در آورند، تشکیلات فساد آمیز و دستگاه‌های هولناک، به منظور تضییق و فشار و تلفیق عقاید به وجود آورده‌اند؛ چه بسا افراد که به جرم زندقه یا الحاد و به‌تهمت کفر و

۱. ۲۶۶. در پیشرفت کالعه قلیون در ساری.

۲. ۲۰۲. به دین نامه.

۱. مادهای سفید رنگ که در انتهای خورش خرماس.

۲. نوعی سبزی که به آن شاهی نیز می‌گویند. ۱۹۲. صفحه ۱۹۱ و ۱۹۲.

انکار به قتل رسیده و چه بسا نفوس زکّیه که یا از دم شمشیر گذشته و یا به دار آویخته شده و یا آنکه زنده طعمهٔ آتش گشته‌اند. تلفات جانی و خسارات مالی که جنگ‌های مابین «باگان»ها (بت پرستان و مشرکین) با اهل کتاب و یا مابین ملل خداپرست، چون کاتولیک‌ها با پروتستان‌ها، و سنیان با شیعیان و امثال آن‌ها، برنوع انسانی وارد ساخته پیش از حدّ احصا و شمار است...^۱ «فان یخافوا ان ینزلوا علیهم سوط من السماء فینزلوا علیهم سوط من السماء...»

این همه اختلاف و تعارض در اصول و فروع مذاهب بزرگ، نه تنها مردم عادی را گمراه ساخته و به خاک و خون کشیده است، بلکه متفکرین نامدار را بر آن داشته که دست از جان بشویند و از بیان آن چه حقیقت می‌شمردند، خودداری نکنند.

آزادی نسبی، با وجود اعتراضات شدیدی که با وجود اعتراضات شدیدی که زکریای رازی و ابوالعلائی معری و دیگران، در حدود هزار سال پیش بردین اسلام و دیگر ادیان کرده‌اند، احدی در صدد آزار و اذیت آن‌ها برنیامده؛ و این می‌رساند که تا قرن سوم هجری، ملل اسلامی در بعضی مناطق کمابیش از نعمت آزادی اندیشه برخوردار بوده‌اند. سید مرتضی (علّم الهدی) مجتهد و روحانی عالقدر آن دوران، در پاسخ اعتراض ابوالعلاء، در مورد بزیدن دست دزدان می‌گوید: «...»

عَرَبُ الْأَنْبِيَاءِ أَغْلَبُهَا وَأَزْخَصُهَا (ذُلُّ الْخِيَانَةِ، فَافْهَمْ حِكْمَةَ الْأُبَارِي [یعنی: عزّت و گران‌بهای امانت، گران کرد آن را (یعنی دست را) و ارزان کرد آن را ذلّت و پستی خیانت (یعنی دزدی)]. ابوالعلاء در عین تقوا و پرهیزکاری به تعلیم و تربیت و تصنیف کتاب می‌پرداخت و کار و فعالیت زارکن دین می‌شمرد و می‌گفت: «أَذْيُنُ النَّاسِ مِنْ يَشْعَى وَ يَخْتَرِفُ» [یعنی: دین دارترین مردم کسی است که کار و شغلی پیشه کند.] ابوالعلائی معری مانند زکریای رازی و برخی دیگر از مادیون آن دوران می‌گفت این ادیان و شریعت‌ها ساخته و پرداختهٔ فکر بشر است؛ وی عقل و اندیشه را پیامبر حقیقی می‌شمرد و می‌گفت: «ای فریب‌خورده، اگر عقل داری حقیقت را از او بپرس که هر عقلی پیامبر است. تا زنده‌ام کار نیک خواهم کرد، روزی

۱. تاریخ ادیان، علی‌اصغر حکمت، ص ۳۲۰ به بعد.

که مردم بر من نماز نگزار. ابوالعلا با صراحت تمام، مردم روی زمین را به دو گروه تقسیم می‌کند، یکی آنان که عقل دارند و دین ندارند، دوم گروهی که دین دارند و از عقل بی‌بهره‌اند.^۱

ولی این آزادی‌های نسبی ریشه اجتماعی و فرهنگی نداشت و محصول رشد جامعه نبود به همین علت دوام نمی‌یافت و مدتی بعد جمود و تعصب جای آن را می‌گرفت.

از آن‌چه در صفحات قبل دیدیم، به این نتیجه می‌رسیم که در عهد سامانیان نسبت به شیعیان و اسماعیلیان، روش خشونت‌آمیزی اعمال نمی‌شد ولی از دوره سلطان محمود غزنوی به بعد سیاست حکومت‌های ایران دگرگون گردید. مخصوصاً از عهد سلاجقه بزرگ تا پایان زمامداری نظام‌الملک، سیاستمداران از هرگونه تضییق و فشاری نسبت به شیعیان و فرقه اسماعیلیه فروگذار نمی‌کردند. ترکان سلجوقی سیاست تقویت آل عباس را پیش گرفتند و با تمام قوا، عالم تسنن و حکومت مختصر عباسی را از مرگ‌رهایی بخشیدند. شیعیان و رافضیان در این دوران یارای تظاهر به دین و ورود در خدمات عمومی نداشتند؛ نظام‌الملک می‌گوید: «در روزگار محمود و مسعود، و طغرل و الب ارسلان انازل الله بُرْهَانَهُمْ، هیچ‌گیری و ترسایی و رافضی‌ی را یارای آن نبود که به صحرا توانستی آمد (یعنی نمی‌توانستند تظاهر و اظهار وجود کنند) یا پیش بزرگی شدی. کدخدایان ترکان و دبیران خراسان حنفی مذهب یا شفعوی پاکیزه باشند، دبیران و عاملان بدمذهب عراق، به خویشتن راه ندادندی و ترکان هرگز روا نداشتندی که ایشان را شغل فرمایند و گفتند که ایشان، هم مذهب دیلمانند و هواخواه ایشان.»^۲

سیاست مذهبی الب ارسلان

الب ارسلان پس از آنکه یکی از دهخدایان شیعی مذهب را با ضرب و شتم از درگاه خود بیرون راند، خطاب به عمال و لشکریان خود چنین گفت: «... من نه یکبار و دوبار بلکه صدبار با شما گفتم که شما لشکر خراسان و ماوراءالنهرید و

۱. عمر فروخ، عقاید فلسفی ابوالعلاء، ترجمه حسین خدیوچم، ص ۶۹ و ۱۴۳ و ۱۶۸.

۲. سیاست‌نامه، از صفحه ۱۹۹ به بعد.

در این دیار بیگانه‌اید، و ابن ولایت به شمشیر و قهر و تَغْلِبْ گرفته‌اید، ما همه مسلمان پاکیزه‌ایم و اهل عراق، اغلب بدمذهب و بددین و بداعتقاد باشند (یعنی شیعی) و هواخواه دیلم... و میان ترک و دیلم، دشمنی اخلاف نه امروزینه است بلکه از قدیم است و امروز خدای عزَّ وَّجَل، ترکان را از بهر آن عزیز گردانیده است... که ترکان، مسلمان پاکیزه‌اند... و ایشان، همه مُبْتَدِع و بدمذهب و دشمن ترک... اگر کمتر گونه‌بی قوَّت گیرند... یکی از ما ترکان زنده بنمانند و از خر و گاو کمتر باشند، از آن که دوست و دشمن ندانند...^۲

علمای مذهبی خراسان هم که در دستگاه‌های دولتی نفوذ فراوان داشتند، به حکم تعصب ذاتی، با ترکان، در دشمنی فُزُقِ غیرسنّی و غیرمُشَبَّه و مُجَسِّمه هم آوازه شده بودند، و اخبار و احادیث فراوان برای آزار مخالفان خود بر آنان فرو سی خواندند... با تمام این دشواری‌ها و با آن که قرن پنجم و ششم دوره غلبه مذهب سنّی و چیرگی متعصبان آن قوم بود. مذهب تشیع در ایران از طریق توسعه و کسب تدریجی نیرو، باز نمی‌ایستاد. و در حقیقت به آتشی می‌ماند که در زیر خاکستر توسعه یابد و اندک‌اندک آماده اشتغال شود... از اواخر عهد ملکشاه، در همان حال که متنفذین اهل سنّت، سلاطین سلجوقی را بر علمای شیعی و همه رافضیان می‌شورانیده و به آزار آنان بر می‌انگیخته‌اند، یک دسته از متنفذین شیعه که در دستگاه سلجوقی راه یافته بودند، در برانداختن نظام‌الملک و برچیدن بساط اقتدار او سرگرم فعالیت بودند، و عاقبت هم چنان که می‌دانیم به بهانه ولیعهدی محمدبن ملکشاه توانستند نظام‌الملک را خانه نشین کنند. این وزیر، مزد مخالفت‌های سخت خود را نسبت به فرقه شیعه، در نپاوندن از یک فدایی گرفت و جان خود را در سر این کار نهاد. تاج‌الملک ابوالغنائم قمی، هنگامی که توانست نظام‌الملک را از کار برکنار کند و خود قدرت را در دست گیرد، پای گروهی از هم‌مذهبان خود را، مانند مجدالملک ابوالفضل قمی که دیوان استیفا را به او داده بود، به دربار سلجوقیان باز کرد. نظام‌الملک وزیر که خود متوجه این توطئه بود... می‌گوید: «... و کسان هستند که امروز در این دولت قربتی دارند و سر از گریبان شیعت بیرون کرده‌اند و نه از

شیعت اند و نه از این قوم (یعنی بواطنه) اند و در کبیر، کار ایشان می سازند و قوت می دهند و دعوت می کنند و خداوند عالم (یعنی پادشاه وقت) را بر این می دارند که خانه خلفای عباسی را براندازند... آنگاه خداوند را معلوم گردد فساد و فعل بد ایشان، که بنده از میان رفته باشند...^۱ در نتیجه نفوذ ندریجی، شیعیان کمتر تقیه می کردند؛ حتی عده بی را به نام منقبت خوانان یعنی کسانی که مدایح ائمه را به آواز در کوی و برزن می خواندند، تربیت می کردند... با این که متعصبان قوم نسبت به این گروه بدرفتاری عجیب می کرده و مثلاً زبانشان را می بریدند (کتاب التفض، ص ۷۷) این سختگیری ها از توسعه تبلیغات شیعه نمی گاست.

نفوذ شیعیان در دستگاه حکومت
 نفوذ رجال شیعه در دستگاه های امارت اندک اندک باعث نزدیکی ترکان و رافضیان گردیده بود؛ صاحب کتاب بعض فضائح الروافض، که اندکی پیش از سال ۵۶۰ هجری تألیف شده بود، از نزدیکی شدید شیعه و ترکان، سخت بیمناک و متأثر است... و می گوید: ادر هیچ روزگاری این قوت نداشتند که اکنون چه دلیر شده اند و به همه دهان سخن می گویند (یعنی بی باکانه)، هیچ سرایی نیست از ترکان که در او ده پانزده رافضی نیستند و در دیوان ها هم دبیران، ایشانند و اکنون بعینه همچنان است که در عهد مقتدر خلیفه بود. (کتاب التفض، ص ۵۳).

صاحب کتاب فضائح روافض که این عمل ترکان یعنی نزدیکی شیعیان را با آنان گاه به بی حمیتی و گاه به نادانی و گاه به غفلت حمل می کرده، مورد حمله نویسنده کتاب التفض قرار گرفته است، و او از ترکان طرفداری کرده آنان را مردمی «عاقل و عالم» دانسته است. (کتاب التفض، ص ۷۷) نفوذی که رجال شیعه در دستگاه های امرای ترک عراق حاصل کرده بودند، در خراسان نیز بی اثر نبود، و نخستین اثر آن در سلطان مقتدر سلجوقی، سبجرین ملک شاه است که چنان که دیده ایم با باطنیه عهد مودت بست و دست آنان را در توأخی متضرفی شان باز گذاشت.^۲

اثر مهم تر نفوذ شیعه را در مشرق، می توان در دستگاه خوارزمشاهیان

جست و جو کرد، چنان که پیش از این گفته ایم، میان علالدین تکش و پسرش سلطان محمد با خلفای عباسی نزار و کدورت روزافزون حاصل شده بود، شیعه با طرفداری از شیاهیان خوارزم در عراق و همدستی با آنان در ایزد اهل سنت، و غارت اموال آنان... به سلاطین نزدیکتر شده و آتش این اختلاف را دامن زدند. این نفوذ در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم به آنجا کشید که سلطان محمد خوارزمشاه، یکی از علویان را بنام علاءالملک از ترمذ برای خلافت نامزد کند، و ائمه مملکت را وادار سازد تا بر عدم استحقاق آل عباس به خلافت، فتوی دهند و گویند که سادات حسینی مستحق خلافت اند... نزدیکی شیعه، با ترکان به ذر جتی بود که نصرت دین را به یاری آنان می دانستند و چون در اواسط قرن ششم، اعتقاد داشتند که امام قائم در ایام نزدیک به آن روزگار ظهور خواهد کرد، شهرت داده بودند که ترکان در رکاب او یاری دین خواهند نمود. یکی از طرفی که شیعه پس از کسب قدرت برای نشر مذهب خود انتخاب نموده بودند، استفاده از «مناقب خوانان» بود.

مناقبیان، مداح آل علی بودند

مناقبیان ظاهراً از دوره آل بویه در عراق وجود داشتند، زیرا درست در آغاز دوره سلجوقی که شیعه در نهایت ضعف به سر می بردند، مناقبیان در طبرستان و بعضی نواحی عراق سرگرم کار بودند... مناقب خوانان قصیده های رافضیان را که در مدح علی (ع) یا سایر ائمه اطهار بود، در کوی و برزن و بازار می خواندند، و در آنها گاهی به دسته پی از صحابه که غاصبان حق شمرده می شدند، تعریضاتی وجود داشت. در این قصاید علاوه بر ذکر منقبت آل علی (ع) از بعضی اصول عقاید شیعه مانند تنزیه باری تعالی و عدل و توحید و عصمت ائمه و معجزات آنان نیز سخن می رفت. مانند این که، علی (ع) را به فرمان خدای تعالی در منجنیق نهادند و به ذات السلاسل انداختند و به تنهایی آن قلعه را که پنج هزار تیغ زن اندرو بودند، بستند، و علی در خنجر را به یک دست برآند که به صد مرد از جای خود نچسبیدی، و به دست می داشت، تا لشکر رسول بدان گذر می کرد. اهل سنت بر این کار، طعن ها و تمسخرها می زدند، و شیعه نیز در اثبات صحت این امر اخبار و احادیثی

داشتند... برگرد این مناقبان حلقه‌هایی از شیعه و گاه مردم دیگر تشکیل می‌شد... علماء سنت و مؤلفان آن قوم، از این کار شیعیان سخت ناخشنود بودند و می‌گفتند: «رافضیان این همه مناقب‌ها بدان خوانند تا عوام الناس و کودکان دیگر طوایف را از راه ببرند و فرمایند که آنچه علی کرده، مقدور هیچ آدمی نیست و صحابه همه دشمن علی بودند» و مخصوصاً از این که این منقبت‌ها، در ترکان اثر بلیغ داشته ناراحت بودند. گاه رفتار متعصبان قوم با این مناقبان بسیار شدید و وحشیانه بود، چنان که دختر ملک‌شاه، زن اصفهید علی، زبان یکی از آنان را برید. نسبت به فضائلیان یعنی فضائل‌خوانان صحابه هم، شیعه، همین عمل متقابل را روا می‌داشتند و اگر دستشان می‌رسید از کشتن و پاره‌پاره کردن آنان ابا نمی‌کردند. (کتاب التَّقْض، ص ۷۸)

تظاهر شیعیان

... شیعه به تظاهرات خود، در این دوره بیش از آن چه در عهد آل‌بویه شروع کرده بودند، اشتغال داشتند. چنان که در روز عاشورا... مصیبت شهداء کربلا را تازه می‌نمودند، و برمنبرها ذکر مصائب اهل بیت می‌کردند و علماء، سر، برهنه می‌ساختند و عوام، جامه چاک می‌زدند، و زنان مویه کنان، روی می‌خراشیدند، و بعضی از علمای اهل سنت به پیروی از اعتقاد امام شافعی و امام ابوحنیفه، در این امر با آنان همراه می‌شدند و حتی در بلادی مانند همدان که شیعه در آنجا بسیار نبودند، علمای شیعه این امر را مجری می‌داشتند و در مراسم خود بر معاویه و یزید و قَتْلُ اهل بیت لعنت و نفرین می‌کردند، بعضی از علمای اهل سنت هم بر مقتل حسین بن علی (ع)، مقتل عثمان را می‌افزودند و بر قَتْلُ او هم لعنت می‌فرستادند، مگر در آن نواحی که خوارج و مشبّه‌غلبه داشتند، که خلاف سایر نواحی بر علی و حسین (ع) لعنت می‌کردند. (کتاب التَّقْض ص ۴۰۲ - ۴۰۶ و ۴۴۵)

ساختن مرثی اهل بیت و همچنین سرودن قصاید و اشعار در مناقب آنان، از امور عادی شعرای شیعی این زمان بوده است. سنایی شاعر بزرگ... بردوستان معاویه و مدافعان او طعنه‌زده و گفته است:

دوستار پسر هند مگر نشنیدی که از و سه گیس او به بیمبر چه رسید؟!